

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال چهارم، شماره‌ی پانزدهم، بهار ۱۳۹۲، صص ۸۷-۱۰۷

نگرشی بر جغرافیای اداری ایالت پارس در دوره‌ی ساسانی^۱

جهانپور غلامی،* یداله حیدری باباکمال،** مریم شادابفر***

چکیده

پژوهش حاضر از جمله، نخستین تلاش‌هایی است که برای روشن شدن وضعیت جغرافیای اداری ایالت پارس در دوره‌ی ساسانی، صورت گرفته است. ایالت پارس، نه تنها مرکزیت مذهبی و سیاسی ساسانیان محسوب می‌شد، بلکه یکی از مناطق مهم و راهبردی به لحاظ اداری نیز به حساب می‌آمد. علاوه بر متون دست‌اول تاریخی و کتیبه‌های پهلوی دوره‌ی ساسانی، جغرافی‌نگاران قرون اولیه اسلامی نیز توصیفات از تقسیمات اداری ایالت پارس به دست می‌دهند. با این رویکرد، می‌توان تصویری از نظام اداری پارس به عنوان زیر مجموعه‌ای از نظام اداری سرزمین ساسانی را در حد امکان بازسازی کرد. نتایج پژوهش، نشان می‌دهد که ایالت پارس دارای نظام اداری سازمان‌یافته به تناسب تقسیمات کشوری و دارای ساختاری سلسله‌مراتبی بوده است. چنانچه هر یک از واحدهای اداری این نظام سازمان‌یافته، به فراخور گستره جغرافیایی و کارکرد سیاسی، حائز درجه‌ای از اهمیت بوده و تحت نظارت مقامی خاص اداره می‌شد. روش به‌کار رفته به‌منظور دستیابی به نتایج مطلوب و منسجم، استفاده از منابع دست‌اول تاریخی، علاوه بر بهره‌گیری از پژوهش‌های تاریخی مستند می‌باشد. واژه‌های کلیدی: ایالت پارس، دوره‌ی ساسانی، نظام اداری، کوست.

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد جهانپور غلامی با عنوان «جغرافیای اداری استخر در دوره‌ی ساسانی بر اساس مطالعات باستان‌شناسی» می‌باشد که در محل گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران در تاریخ ۹۱/۱۱/۳۰ دفاع شده است.

* کارشناس ارشد باستان‌شناسی دانشگاه تهران. نویسنده مسئول. (J.Gholami@ut.ac.ir)

** دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان. (Yadolah.Heydari@gmail.com)

*** دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه تهران. (M_Shadabfar39@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۱/۲۵ - تاریخ تایید: ۹۲/۰۷/۰۸

مقدمه

پارس یکی از ایالات مهم ایران، در روزگار باستان به‌شمار می‌رود، که اهمیت خود را در دوره‌های مختلف تاریخی حفظ کرده است. این ایالت، نه تنها موطن پادشاهان هخامنشی و مرکز امپراتوری آن‌ها بوده، بلکه خاستگاه سلسله‌ی ساسانی نیز بوده است. در نظام اداری ساسانی، با شناسایی روابط قدرت، می‌توان به کمیت سلسله مراتب سیاسی نیز پی برد و با لحاظ نمودن عامل مکان به این سنتز، جغرافیای اداری را تبیین کرد. در واقع جغرافیای اداری پارس، زیر مجموعه‌ای از جغرافیای سیاسی است که بر تقسیمات اداری در بستر جغرافیا تأکید دارد. بر این اساس، در سایه‌ی تقسیمات اداری و ماهیت سیاسی این تقسیمات، می‌توان جغرافیای اداری این ایالت در دوره‌ی ساسانی را بازشناسی کرد.

مهم‌ترین سؤالاتی که اساس پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد: نخست؛ ساز و کار سیستم اداری پارس در دوره‌ی ساسانی به چه صورت بوده است؟ دوم؛ هر یک از تقسیمات پارس چه نقشی در تنظیم جغرافیای اداری ایالت پارس بر عهده داشته‌اند؟ هدف این پژوهش، این است که با مطالعه‌ی منابع مکتوب بر جای مانده به زبان فارسی میانه و نوشته‌های مورخان و جغرافی‌دانان اوایل دوران اسلامی، و مطابقت این مطالب با شواهد باستان‌شناسی (کتیبه‌ها، سکه‌ها و مهرهای اداری)، بتوان تا حد امکان تصویر کلی از نظام اداری این دوره و تقسیمات درونی ایالت پارس را به عنوان زیرمجموعه‌ای از نظام اداری دوره ساسانی ترسیم کرد.

تقسیمات اداری ایران در دوره‌ی ساسانی

از تاریخ ایالت پارس در زمان سلوکیان و اشکانیان، اطلاعات بسیار کمی موجود است. این اطلاعات تنها از روی سکه‌های محلی این دوران کسب می‌شود.^۱ در این سکه‌ها، فقط نام چند تن از پادشاهان معرفی می‌شود و نمی‌توان توالی سلطنت آنان را به طور دقیق معین کرد.^۲ بر اساس این اطلاعات، در آن زمان، فرمانرویان پارس خود را «فرترکه»^۳ می‌نامیدند

۱. شیرین بیانی، (۱۳۸۳)، *شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان*، تهران: دانشگاه تهران، ص ۸.

۲. آرتور کریستن سن، (۱۳۸۷)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: نگاه، ص ۱۴۹.

۳. ولادیمیر لوکونین، (۱۳۸۴)، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۳۹.

که در مورد چگونگی روابط آن‌ها با حکومت مرکزی و همچنین وضعیت اداره‌ی فارس توسط آن‌ها، ابهامات زیادی وجود دارد. اردشیر اول با ایجاد حکومت مرکزی، نظام مرکزگرای اشکانیان را که در اصطلاح مورخین عربی - اسلامی، حکومت ملوک الطوائفی نام گرفته، کنار گذاشت و با پاک‌سازی مناطق و نواحی مفتوحه از وجود خاندان اشکانی و نیز تحت تابعیت در آوردن سایر مناطق، به ایجاد شهرهای شاهی در این سرزمین‌ها، همت گماشت. اردشیر فرمان‌گزارانی از خاندان ساسانی و یا حاکمانی تابع را از سوی خود به شهرها و نواحی این سرزمین‌ها، گمارد و به خوبی می‌دانست که تداوم بنیان‌های سیاسی - اداری اشکانی به ظهور نیروهای معارض در نظام حکومتی جدید منجر خواهد شد. در نتیجه، با تأسیس و گسترش مراکز جمعیتی جدید در قالب شهرها و آبادی‌ها، از شکل‌گیری مراکز منطقه‌ای قدرت جلوگیری کرد.^۱ در واقع، اردشیر مطلقاً علاقمند به حکومت ملوک الطوائفی نبود و به فکر تجدید حیات حکومت هخامنشیان بود.^۲ بدون تردید ساختار اداری دوره‌ی اشکانی، به یک باره فرو نریخت و تا مدت‌ها همان نظام تقسیمات کشوری آنان توسط ساسانیان دنبال شد. همچنین در کتیبه‌های اوایل ساسانی، از دودمان نیمه‌مستقل محلی، که در روزگار پارتیان وجود داشت یاد شده است. به نظر می‌رسد، که استقلال نسبی این ایالات تا نیمه‌ی دوم دوره‌ی ساسانی و تا زمان اجرای اصلاحات سیاسی - اقتصادی، که توسط قباد انجام شد، ادامه یافته است.^۳

تمرکز قدرت و دین رسمی، دو اصل اساسی حکومت ساسانی به شمار می‌رفت. به عبارت دیگر، ساسانیان حکومتی ملی تأسیس کردند، که متکی به دین رسمی و تمدنی بود که شاید از جنبه‌ی ایرانی، در دوره‌های بعدی تاریخ، نظیر نداشته است.^۴ بر این اساس، اردشیر در صدد ایجاد حکومتی مبتنی بر نظام متمرکز و دینی واحد برآمد، تا بتواند قدرت و سلطه‌ی خویش را بر سراسر قلمرو امپراتوری نوین، به طور کامل بگستراند، زیرا دوره‌ی

۱. میثم لباف‌خانیک، «مقدمه‌ای بر جغرافیای اداری - سیاسی ایران در دوره ساسانی»، فصلنامه پای، ش ۱۰، ۱۳۹۱، ص ۱۲۸.

۲. اردشیر خدادایان، (۱۳۸۱)، *تاریخ ایران باستان*، ج ۲، تهران: سخن، ص ۱۴۲.

۳. یارشاطر و دیگران، (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران: از سلوکیان تا فرو پاشی ساسانیان*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۱۲۹.

۴. رومن گریشمن، (۱۳۷۲)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۳۴۵.

اشکانی، نمی‌توانست واجد شرایط چنین حکومتی باشد.^۱ لازمه‌ی جاری‌شدن این دو اصل، تأسیس شهرهای بزرگی بود، که ساسانیان بتوانند قدرت خود را در آن متمرکز کنند و به راحتی قدرت‌های ضعیف و پراکنده در گستره قلمرو خویش را تحت سلطه درآورند. بدین منظور، شهرهای زیادی با تقسیمات اداری مجزا، توسط پادشاهان ایجاد شد. وسیع‌ترین بخش اداری دوره ساسانی، «کشخَر» یا «کشور» بود،^۲ به‌طوری‌که در جغرافیای موسی خورنی این سرزمین (کشور) به چهار ناحیه، «کوست خوربران» یعنی ناحیه غرب که دارای نه استان است، «کوست نیمروج (نیمروز)»، یعنی ناحیه جنوب با ۱۹ استان، «کوست خراسان»، یعنی ناحیه شرق با ۲۶ استان و «کوست کپکوه» در نواحی کوه قفقاز، که دارای ۱۳ استان بود، تقسیم می‌شود.^۳ بیشتر منابع نوشتاری، چهار قسمت کردن (چهار کوست) ایران عصر ساسانی را به زمان اصلاحات قباد اول و خسرو انوشیروان، نسبت می‌دهند و هر یک، این تقسیم‌بندی را به طرز خاصی توجیه می‌کنند. به نظر نولدکه تقسیم قلمرو ایران به چهار قسمت، توسط خسرو انوشیروان انجام شده است. گویا وی بر اساس گفته‌ی طبری به این نتیجه رسیده است، که می‌گوید: «پس از پادشاهی کسری، اسپهبدی مملکت که سالاری سپاه بود از آن یکی بود از آن پس کسری کار این منصب را میان چهار سپهبد پراکنده کرد...».^۴ فرای این تقسیم‌بندی را بیشتر نظامی و دفاعی می‌داند تا دیوانی و اداری.^۵ دریایی نیز چهار بخشی‌شدن ایران را بیشتر واکنشی در برابر مشکلات نظامی، در زمان قباد می‌داند، زیرا در آن زمان، ساسانیان از سوی هپتال‌ها از طرف شرق، بیزانسی‌ها از طرف غرب و بدویان از طرف جنوب مورد حمله واقع شده بودند.^۶ علاوه بر این منابع، جغرافی‌نویسان و دیگر منابع اولیه‌ی اسلامی (تاریخ ثعالبی و...)، نیز از تقسیم

۱. شیرین بیانی، (۱۳۸۳)، *شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان*، تهران: دانشگاه تهران، ص ۴۳.

۲. «مقدمه‌ای بر جغرافیای اداری - سیاسی ایران در دوره ساسانی»، صص ۱۱۹ - ۱۱۸.

۳. یوزف مارکوارت، (۱۳۷۳)، *ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه مریم احمدی، تهران: اطلاعات، صص ۳۸ - ۳۷.

۴. تئودور نولدکه، (۱۳۷۸)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۱۸۵.

۵. فرای، ر. نلسون، (۱۳۸۸)، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۵۳۱.

۶. تورج دریایی، (۱۳۸۸)، *شهرستان‌های ایرانشهر*، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: توس، صص ۴۰ - ۴۱.

ایران به چهار حوزه نظامی و اداری یاد کرده‌اند و اکثر آن‌ها این تقسیم‌بندی را مربوط به زمان خسرو انوشیروان می‌دانند. اخیراً گیزلن نیز بر اساس مطالعه بر روی چند اثر مهر ساسانی، چهار بخشی‌بودن تقسیمات کشوری را در اواخر دوره‌ی ساسانی تأیید می‌کند.^۱

کوست نیمروز (نمروج)

کوست «نمروج» که صحیح آن «کوست نِمروز» و به زبان پهلوی «کوست نیمروز» است، شرح دقیقی از ایالات ایران در دوره‌ی ساسانی را ارائه می‌کند.^۲ در این دوره، هر کوست به چند استان تقسیم می‌شد، چنانچه کوست نیمروز دارای ۱۹ استان به قرار زیر بود: «پارس، خوزستان، اسپهان، میشون [میشان]، هگر [بعدها هجر]، پنیات رشیر [بنیاد اردشیر]، کورمان [کرمان]، توران، میش مهیک (ماهیک)، مکوران [مکران] [سند - سرمن]، مزون، در، اسپت [اسپیت]، خوزه رستان، وشت، اسپهل [اسپال]، سکستان، دیهول (دیبول)، زاپلستان».^۳ باوجود این، در طرح چهار کوست، تناقض‌هایی وجود دارد. به عنوان مثال موسی خورنی محل فارس و سیستان را در کوست نیمروز آورده است،^۴ در حالی که ثعالی محل سیستان را در کوست خراسان و محل فارس را در کوست نیمروز آورده است.^۵

ایالت پارس و حدود آن در دوره ساسانی

ساسانیان با تقسیم کشور به ایالات مختلف و تشکیل نظام اداری منسجم، به ایجاد حکومت مقتدر مرکزی مبادرت کردند. نام کلی برای «ایالت» در کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت، به زبان فارسی میانه، «شهر» (ŠTRY) و به زبان پارسی (XŠTRY) آمده است.^۶ در این کتیبه، واژه‌ی «شهر» به معنی ایالت و استان و واژه‌ی «شهرستان» (Štrdstn) به مفهوم شهر

1. Gyselen, (2001). *The Four Generals of the Sasanian Empire: some Sigillographic Evidence*, Roma: Institute Italiano pre l'Africa e l'Oriente.

۲. ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ص ۶۱.

۳. همان، صص ۳۸ - ۳۷.

۴. همان، ص ۳۸.

۵. ثعالی نیشابوری، (۱۳۶۸)، تاریخ ثعالی: مشهور به غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، پاره نخست ایران باستان، ترجمه محمد فضائلی، بی‌جا: نقره، ص ۳۹۳.

۶. علی سامی، (۱۳۸۸)، تمدن ساسانی، ج ۱، تهران: سمت، ص ۱۸۶.

آمده است.^۱ ایالت پارس نه تنها در دوره ساسانی، بلکه در ادوار مختلف تاریخی، یکی از ایالت‌های مهم ایران در روزگار باستان و حتی دوره اسلامی به شمار می‌رفته است که اهمیت خود را همچنان حفظ کرده است. این ایالت در کتیبه‌های هخامنشی، به صورت «پارسه» آمده است و در اصل، نام یکی از اقوام جنوبی ایران است، که مقرر ایشان نیز «پارس» نام داشته است.^۲

در ادوار مختلف تاریخی، تغییراتی در حدود و ثغور ایالت پارس بوجود آمده، با این حال امروزه، فارس نام استانی است در جنوب ایران، که از شمال به اصفهان، از مشرق به کرمان، از مغرب به خوزستان و از جنوب به استان ساحلی هرمزگان و بنادر خلیج فارس و دریای عمان محدود می‌شود. در روزگار باستان، گستره‌ی این ایالت بسی پهناورتر از اکنون بوده است، چنانچه جغرافی‌نگاران مسلمان قرون اولیه اسلامی، وسعت ایالت پارس را «صد و پنجاه فرسخ در صد و پنجاه فرسخ» محاسبه کرده‌اند.^۳ در جهان‌نامه وسعت فارس نیز همین مقدار ذکر شده است.^۴ درباره موقعیت جغرافیایی این ایالت، اکثر جغرافی‌دانان مسلمان اتفاق نظر دارند. با این حال با ذکر جزئیات به نقاط مرزی زیر اشاره می‌شود.

غربی‌ترین شهر فارس در ساحل دریا مهربان بود و خط مرزی بین این شهر و دورق در خوزستان کشیده شده بود.^۵ همچنین ابوالفداء به نقل از مهلبی در العزیزی می‌آورد: «در نهایت شرقی فارس ناحیه‌ی یزد است و در نهایت جنوبی سیراف است و دریا و در حد

۱. نینا ویکتوروننا بیگولوسکایا، (۱۳۷۲)، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۴۴.

۲. منصور رستگار فسایی، (۱۳۸۲)، از پادشاهی اسکندر تا پادشاهی بهرام گور: تلخیص و بازنویسی کتاب شاهنامه اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی، قم: کارنامه دانشوران، ص ۱۳۹.

۳. ابن خردادبه، (۱۳۷۰)، المسالك و الممالک، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: مترجم، ص ۴۸؛ ابن فقیه، (۱۳۴۹)، ترجمه مختصر البلدان: بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۷.

۴. محمدبن نجیب بکران خراسانی، (۱۳۴۲)، جهان‌نامه، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: ابن سینا، ص ۱۴.

۵. اصطخری، (۱۳۴۰)، المسالك و الممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص ۸۸، ۱۳۵.

شمالی آن ری»^۱ اصطخری نیز می‌نویسد: «شرقی‌ترین نقطه را در ساحل دریا حصن ابن عماره می‌باشد»^۲ در صورتی که مقدسی آن را سورو ذکر می‌کند.^۳ فسایبی مملکت فارس را یک قسمت بزرگ از ممالک جنوبی قسمت‌های ایران می‌داند که در مورد کناره‌های آن در روزگاران به اختلاف سخن گفته‌اند. وی ادامه می‌دهد: «... مثلاً اگر بلوک رامهرمز و ناحیه فلاحی را که در این نزدیکی از جمع فارس جدا شده، از توابع فارس محسوب شود، درازای این مملکت از جاشک موغستان عباسی تا بندر محمره فلاحی ۲۳۳ فرسخ کاروانی و ۲۱۵ فرسخ جغرافیایی است و پهنای این مملکت از خیرآباد نیریز تا بندر بوشهر دشتستان ۹۸ فرسخ کاروانی و ۸۴ فرسخ جغرافیایی است که اگر رامهرمز و فلاحی را که در قدیم «دورق» می‌گفتند از فارس جدا شوند، باید تفاوت میانه‌ی «غوله» از ناحیه زیدون کوه گیلویه و محمره را که ۳۱ فرسخ است از درازای فارس کم شوند و باقی‌مانده درازای فارس خواهد بود...»^۴ پس ابتدای فارس بر رأی متقدمین، از اقلیم دوم باشد و انتهای آن از اقلیم سوم است.^۵ بدین ترتیب مشاهده می‌شود، که فارس قسمتی از نواحی مرزی خوزستان و کرمان را شامل می‌شده و گذشته از آن، تمام ناحیه‌ی یزد در حوزه فارس بوده است.

در تقسیم‌بندی دوره‌ی ساسانی، این ایالت در ربع جنوبی کوست نیمروز قرار می‌گیرد و زادگاه ساسانیان و کانون روحانیت زردشتی به حساب می‌آید. محدوده این ایالت در جنوب، بیشتر کرانه‌های خلیج فارس و جزایر کیش را در بر می‌گرفت، در شرق، تا رود جراحی و از شمال، به کوه‌های ابرسین و دنباله شرقی زاگرس جنوبی متصل می‌شد.^۶ این سرزمین در قسمت شرقی خوزستان و در مجاورت ماد قرار داشت،^۷ و از شمال، هم‌مرز با

۱. ابوالفداء، (۱۳۴۹)، *تقویم البلدان*، تصحیح عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۶۷.

۲. اصطخری، *المسالک و الممالک* ص ۴۲۷.

۳. مقدسی، (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفه‌التقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران: انتشارات مؤلفان و مترجمان، ص ۹۵.

۴. *از پادشاهی اسکندر تا پادشاهی بهرام گور*، ص ۸۸۹.

۵. همان.

۶. کریستوفر برونر، (۱۳۸۸)، *تقسیمات جغرافیایی و اداری ایران باستان در جغرافیای اداری ایران باستان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ص ۳۷۰.

۷. یوزف مارکوارت، (۱۳۷۳)، *ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه مریم احمدی، تهران: اطلاعات، صص ۳۷ - ۳۳.

ایالت پرثوه^۱ و در شرق، هم‌مرز با ایالت کرمان بود. این محدوده، به خوبی در نقشه‌ای که میری ترسیم کرده نمایان است.^۲ سرزمین فوق، به عنوان سرزمین اصلی کوست «نیمروز» به حساب می‌آمد،^۳ چنانچه به نظر یعقوبی، سپاهیت (سیهبد) کوست نیمروز، عنوان «اصیهد فارس» را داشته است.^۴

با این‌که تقسیمات کوست در دوره ساسانی، بر اساس ایالت بود ولی مارکوارت به جای ایالت، از استان نام می‌برد و کوست نیمروز را دارای ۱۹ استان می‌داند.^۵ همچنین کریستن‌سن بیان می‌کند، که ایالات را به اجزایی چند تقسیم می‌کرده که هریک را یک استان گفته‌اند.^۶ نکته قابل توجه تفاوت واژه ایالت با استان، در دوره ساسانی است. در زبان ارمنی کلمه اُستان (Ostan)، در آغاز به شهر و یا ولایتی که تعلق به شاه داشت، اطلاق می‌شد.^۷ جغرافی‌نگاران دوره اسلامی، از جمله یاقوت حموی، استان را به معنی جایگزین شدن می‌دانند و به جای پنج خوره فارس از پنج استان نام می‌برند،^۸ اما ابن خردادبه کوره را برابر با استان می‌داند.^۹ بیگولوسکایا نیز معتقد است که اصطلاح یونانی خوره را می‌توان معادل استان در نظر گرفت.^{۱۰} در قانون‌نامه (ماتیگان هزار دادستان)، به دیوان استانداریه اشاره شده است که به معنی ریاست استاندار کارفرما بوده است. این اصطلاح در مهرها نیز به کار رفته است.^{۱۱} همچنین نولدکه اشاره می‌کند، که در رأس سپاهی که مردم اسپهان به مقابله با عرب‌ها فرستادند یک «استاندار» قرار داشت.^{۱۲} با

۱. تقسیمات جغرافیایی و اداری ایران باستان در جغرافیای اداری ایران باستان، ص ۳۷۰.

2. Negin, Miri, (2009), Historical Geography of Fars during the Sasanian Period, e – Sasanika 10. P. 53.

۳. ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ص ۶۳.

۴. یعقوبی، (۱۳۶۶)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۶۸.

۵. ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ص ۳۹.

۶. آرتور کریستن‌سن، (۱۳۸۷)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: نگاه، ص ۱۴۹.

۷. همان، ص ۱۴۹.

۸. یاقوت حموی، (۱۳۸۰)، معجم‌البلدان، ترجمه علینقی منزوی، ج ۱، بخش اول و دوم، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، ص ۳۸.

۹. ابن خردادبه، المسالك و الممالک، ص ۵.

۱۰. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۲۴۱.

۱۱. تاریخ ایران، از سلوکیان تا فرو پاشی ساسانیان، ص ۱۳۱.

۱۲. تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ص ۴۷۶.

استناد به مطالب فوق، شاید بتوان استان دوره‌ی ساسانی را برابر شهر یا خوره دانست؛ زیرا از یک سو در کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت، شهر به معنای استان به کار رفته و از سوی دیگر، بیشتر جغرافی‌دانان قرون اولیه اسلام، استان را هم عرض با خوره به کار برده‌اند.

کوره‌های ایالت پارس

به نظر می‌رسد «کوره» یا «خوره»، از کلمه یونانی «خورا» که در دوره سلوکیان به وجود آمد، نشأت گرفته باشد.^۱ همچنین ممکن است که واژه فارسی - عربی خوره، از واژه فارسی میانه، «خوره» ریشه گرفته باشد؛ زیرا بسیاری از شهرهای ساسانیان را با پسوند خوره پایه‌گذاری کرده‌اند. از جمله می‌توان «ایران خوره»، «شاپور خوره»، «ایران خوره یزدگرد» و از همه مهم‌تر «اردشیر خوره» و «کواد خوره»، به عنوان قسمتی از فارس نام برد.^۲ یاقوت در باب خوره می‌نویسد: «خوره هر سرزمینی است که چند دیه را در بر بگیرد، این دیه‌ها ناگزیر باید یک قصبه یا شهرستانی یا رودخانه‌ای داشته باشند که نام آن بر همه خوره نهاده شود».^۳ در بیشتر متون دو واژه خوره و استان هم‌عرض هم، استفاده شده است. یاقوت برای فارس پنج استان قائل شده است،^۴ حافظ ابرو پنج کورت را بر می‌شمارد،^۵ و ابن خردادبه صراحتاً کوره را معادل استان تعریف می‌کند: «سواد (بین‌النهرین) دوازده خوره دارد که هر یک از آن‌ها یک استان است».^۶ جغرافی‌دانان دیگری همچون جیهانی و اصطخری گاه به جای کوره یا خوره از پیشوندهای عام فاقد بار اداری - سیاسی، همچون ناحیت^۷ یا اقلیم^۸ بهره برده‌اند، اما با توجه به قراین می‌توان دریافت که

1. Morony, M.G., (1982), Continuity and Change in the Administrative Geography of Late Sasanian and Early Islamical-Iraq, Iran, , British Institute of Persian Studies, Vol. 20, p. 6.

۲. تورج دریایی، (۱۳۸۱)، سقوط ساسانیان، ترجمه منصوره اتحادیه و فرحناز امیرخانی حسینیک لو، تهران: نشر تاریخ ایران، ص ۳۹.

۳. معجم البلدان، ص ۳۷.

۴. همان.

۵. حافظ ابرو، (۱۳۷۸)، جغرافیای حافظ ابرو، تصحیح صادق سجادی، ج ۲، تهران: آینه میراث، ص ۱۰۷.

۶. ابن خردادبه، المسالك و الممالک، ص ۵.

۷. جیهانی، (۱۳۶۸)، اشکال‌العالم، ترجمه عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، مشهد: به‌نشر، ص ۱۶۸؛ اصطخری، (۱۳۴۰)، المسالك و الممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۵.

۸. ابن خردادبه، المسالك و الممالک، ص ۸۸.

عموماً نام خوره را از نام بزرگترین شهر و بالطبع حاکم‌نشین آن خوره اخذ می‌کردند. مثلاً دارابگرد شهرستانی است در فارس و ملحقیات گسترده‌ای دارد که همه آن را خوره دارابگرد می‌خوانند.^۱ این نظر حداقل درباره‌ی خوره‌های پارس صدق می‌کند.

طبق تقسیمات رسمی که عرب‌ها با آن مواجه شده و بعدها به عاریت گرفتند، فارس به پنج کوره‌ی اصطخر، شاپور، اردشیرخره، دارابگرد و ارّجان تقسیم می‌شده است.^۲ ابن‌خردادبه،^۳ قدامه،^۴ اصطخری،^۵ ابن‌حوقل^۶ و ابن‌بلخی^۷ نیز در این باره اتفاق نظر داشته و تقسیمات مشابهی را عنوان می‌کنند. با این حال، ابن‌خردادبه از فسا، به عنوان کوره ششم یاد می‌کند، اگرچه در جایی دیگر از فسا در کوره دارابگرد نام برده است.^۸ وی شاید منابع قدیمی تری در دست داشته که شرایط اواخر ساسانی را بیان می‌کنند. چنانچه ابن‌رسته هفت ولایت را برمی‌شمارد؛ علاوه بر آن، پنج ولایت از شیراز و فسا نیز نام می‌برد.^۹ مقدسی نیز از شش ولایت و سه ناحیه یاد می‌کند و شیراز را ششمین ولایت می‌شمارد و از سه ناحیه رودان، نیریز و خسو نیز نام می‌برد. خود مقدسی تصدیق دارد که حتی در زمان او شیراز در فهرست‌های رسمی، حوزه اداری خاصی نبوده و از این هم پا فراتر می‌گذارد و می‌گوید که شیراز از توابع اصطخر است.^{۱۰}

این آشفتگی‌ها ممکن است به خاطر اصلاحات اواخر دوره‌ی ساسانی باشد که در نتیجه‌ی آن تعداد کوره‌ها از شش به پنج رسیده و فسا به‌عنوان پایتخت نیوداراب به

۱. معجم‌البلدان، ص ۳۷.
۲. پاول شواتس، (۱۳۷۲)، جغرافیای تاریخی، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: انجمن آثار و مفاخر و فرهنگی، ص ۳۸.
۳. ابن‌خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۳۸.
۴. قدامه بن جعفر، (۱۳۷۰)، کتاب الخراج، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: البرز، ص ۲۴۲.
۵. اصطخری، المسالک و الممالک، ص ۴۵.
۶. ابن‌حوقل، (۱۳۴۵)، سفرنامه ابن‌حوقل: ایران در صورته‌الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۴.
۷. ابن‌بلخی، (۱۳۸۵)، فارسنامه، تصحیح گای لیسترنج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر، ص ۱۲۱.
۸. ابن‌خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۳۸.
۹. ابن‌رسته، (۱۳۶۵)، الاعلاق‌النفیسه، ترجمه و تعلیق حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر، ص ۱۰۶.
۱۰. احسن‌التقسیم فی معرفه‌الاقالیم، ص ۶۳۰-۶۳۲.

دارابگرد ملحق شده است.^۱ ابن بلخی نیز در توصیف تسخیر فارس، فسا یا پسا را به عنوان قسمتی از دارابگرد در نظر گرفته است.^۲ پس به احتمال زیاد در اواخر دوره‌ی ساسانی، نیوداراب به ناحیه دارابگرد و شهرستان آن اضافه شده و فسا به عنوان قسمتی از دارابگرد محسوب شده است.^۳ دریایی در تشریح این مسئله، معتقد است که با به وجود آمدن قبادخوره، نیوداراب موقعیت خود را از دست داد و جزء دارابگرد محسوب شد. به درستی روشن نیست که چه اهدافی پشت این تغییرات بوده، اما به نظر می‌رسد که هجوم جمعیت، سهمی در این تصمیم داشته است،^۴ و این تغییرات پس از اصلاحات قباد و انوشیروان صورت گرفته و شهرهای اصلی این ایالت از چهار به پنج شهر افزایش یافته باشد. گیزلن معتقد است که امکان دارد این تغییرات، در اوایل دوره اسلامی رخ داده باشد و نواحی به پنج ناحیه کاهش یافته باشد.^۵

روستاگ (رستاق): در دوره‌ی ساسانی، یک شهر به انضمام روستاهای پیرامونش، یک رستاق یا روستاگ را تشکیل می‌داد.^۶ یاقوت در توضیح این واژه (رستاق) می‌گوید: «رستاق بنا به گفته حمزه پسر حسن، مخفف «روده فُستا» است. فُستا به معنی حالت است و روی هم معنی مرتب و منظم را می‌دهد».^۷ در حالی که کوره یا خوره، شامل چند رستاق بوده و گمان می‌رود «رستاق» معادل بخش و ناحیه بوده است.^۸ چنانچه یاقوت در ادامه تعریف خویش از رستاق می‌افزاید: «آنچه ما در روزگار خود در کشور فارس‌ها دیده و دانسته‌ایم آن است، که ایشان از روستاق جایی را می‌خواهند که دپه و کشتزار بسیار دارد و

۱. سقوط ساسانیان، ص ۳۹.

۲. فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۱۵.

۳. سقوط ساسانیان، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۴۳، ۴۰.

5. Gyselen, R. 1989 *La géographie administrative de l'emire sassanide. Les témoignages sigillographique*, [Res Orientales I], Paris: Bures-sur-Yvette, Groupe pour l'Étude de la Civilisation du Moyen-Orient. P. 71.

۶. «مقدمه‌ای بر جغرافیای اداری - سیاسی ایران در دوره ساسانی»، ص ۱۲۶-۱۲۵.

۷. معجم‌البلدان، ص ۳۸.

۸. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۲۴۰.

آن را درباره‌ی شهرهایی مانند بغداد و بصره به کار نمی‌برند. پس رستاق نزد ایرانیان به جای سواد در اصطلاح مردم بغداد است و از خوره و استان کوچکتر است.^۱ کریستن سن نیز «روستاگ» یا «رستاق» را مزارع تابع «دیه» می‌داند که در رأس آن یک نفر «دیهیگ» قرار داشت.^۲ طبری نیز اردشیر را از قریه تیروده متعلق به رستاق خیر در کوره‌ی استخر و بلاد فارس می‌داند.^۳ در قسمتی از سیرات انوشیروان، که در تجارب‌الامم ابن مسکویه آمده وقتی خسرو اول واحدهای اداری نام‌برده را می‌شمرد، همان ترتیب رعایت شده: ۱. بلاد ۲. کوره ۳. رستاق ۴. قریه، که مساوی با ده است.^۴ یاقوت در جای دیگر می‌نویسد: «استان و خوره یکی است... هر استان نیز چند روستا (رستاق) را در بر می‌گرفت و هر رستاق به چند تسوج و هر تسوج به چند دیه تقسیم می‌شد. نمونه آن «استخر» یکی از استان‌های فارس است و «یزد» رستاقی از «استخر»، «نائین» و چند دیه دیگر تسوجی از تسوج‌های «یزد» و «نیاستانه» دیهی از دیه‌های تسوج نائین است.^۵

ابن خردادبه در ذکر رستاق‌های اصطخر می‌نویسد: «اصطخر که خود مرکز است رستاق‌هایش عبارتند از: شهر بیضاء، نهران، اسان، ایرج، مائین، خیر، اصطخر، ایزد، ابرقوه، برانجان، میادوان، کاسکان و هزار».^۶ با توجه به گزارش ابن خردادبه، می‌توان دریافت که شهر کوچک‌تر و زیرمجموعه رستاق به حساب می‌آمده است، زیرا وی در ذکر رستاق‌های اصطخر از شهرهای بزرگی چون، بیضاء و اصطخر یاد می‌کند و هر یک را یک رستاق به حساب می‌آورد. مقدسی نیز شهر را کوچک‌تر و زیرمجموعه یک رستاق دانسته است.^۷ وی بعنوان نمونه، محدوده روستاق نیریز را بیست در بیست فرسنگ یاد می‌کند، که یکی از شهرهای این روستاق شهر نیریز بوده است. به نظر می‌رسد در فرهنگ جغرافی دانان قرون

۱. معجم‌البلدان، ص ۳۸.

۲. ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۵۰.

۳. طبری، (۱۳۶۲)، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: اساطیر، ص ۸۱۴.

۴. سقوط ساسانیان، ص ۴۱.

۵. معجم‌البلدان، ص ۳۷.

۶. ابن خردادبه، المسالك و الممالک، ص ۳۷.

۷. احسن التقاسیم فی معرفه القالیم، ص ۶۴۰.

اولیه اسلامی، روستاگ یا رستاق به مجموعه‌ای از استقرارگاه‌ها اطلاق می‌شد که از چند دیه یا یک شهر و یا چند دیه یا قریه تشکیل می‌شد.^۱ ولی رستاق هیچ‌گاه از حوزه شهر و اقمارش فراتر نمی‌رفت و همواره زیر مجموعه‌ای از خوره محسوب می‌شد.^۲

تسوگ یا تسوج (تسوج): برخی به اشتباه «تسوگ» را معادل «خوره» تصور کرده‌اند،^۳ در حالی که تسوج یقیناً بخش کوچک‌تری از خوره را شامل می‌شده است. یاقوت در باب طسوج می‌نویسد: «بر وزن سبوح و قدوس، از خوره و رستاق کوچک‌تر و کمتر و گوئی بخشی از خوره بوده است... زیرا گاهی خوره چندین طسوج را در بر می‌گیرد و آن واژه‌ای فارسی از ریشه «تسو» است که هنگام معرب شدن «تای» آن به «طین» تبدیل شده و در پایان «جیم» افزوده شده است. با جمع بستن آن به «طساسیج» بر تعریب آن افزوده شده است.^۴ مورونی «شهر» را با «خوره» و «تسوج» را با «رستاق» معادل می‌داند. وی حدس زده که شهر به نواحی کوچک‌تری که حول شهر یا دهات بودند، تقسیم می‌شدند. این نواحی کوچک‌تر از شهر تسوج نامیده می‌شد.^۵ ابن خردادبه، طسوج را ترجمه‌ی ناحیه می‌داند،^۶ اما اصطخری در ذکر نواحی اردشیرخوره، در باب تسوج می‌نویسد: «شیراز مقر عاملان پارس باشد و آن جا دوازده طسوج هست. در هر طسوجی ناحیت و عمارت است و هر طسوجی عملی باشد در دیوان مفرد». وی همچنین در ذکر نواحی کوره اصطخر بیان می‌کند: «... ناحیت طسوج قصبه آن خرمه...».^۷ ابن حوقل نیز گفته اصطخری را تأیید می‌کند: «... و خرمه که روستای آن طسوج است».^۸ به نظر می‌رسد، در این عبارات «طسوج» اسم مکانی بوده و به معنای یک واحد اداری نیست. امروزه نیز

۱. مقدمه‌ای بر جغرافیای اداری - سیاسی ایران در دوره ساسانی، ص ۱۲۵.

۲. معجم البلدان، ص ۳۷.

۳. تاریخ ایران: از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ص ۱۳۱.

۴. معجم البلدان، ص ۳۸.

5. Morony, M.G., (1984), *Iraq after the Muslim Conquest*, Princeton, N.J., Princeton University press.

۶. ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۵.

۷. اصطخری، المسالک و الممالک، ص ۹۹.

۸. سفرنامه ابن حوقل: ایران در صوره‌الارض، ص ۳۶.

دهستانی به نام دهستان طسوج در بخش کوار و تحت حوزه مرکزی شیراز وجود دارد. احتمالاً نام این مکان‌ها بر گرفته از طسوج دوره ساسانی در این ناحیه است.

دریایی، تاسوگ و معرب آن تاسوج را یک چهارم روستاق می‌داند و تسوگ واژه فارسی میانه تسوم به معنی چهارم است.^۱ وی در ادامه این پرسش را مطرح می‌کند که تاسوگ یک چهارم از چه ناحیه‌ای بوده است؟ در پاسخ باید گفت که تسوگ یک چهارم یا بخشی از هر تقسیم اداری می‌توانسته تلقی شود؛ زیرا برخی اوقات، به زیرمجموعه‌ی خوره و در برخی موارد، به زیر مجموعه‌های یک رستاق گفته می‌شد.^۲ به جز اصطخری که به‌طور مستقیم از طسوج‌های شیراز نام می‌برد، بقیه جغرافی‌دانان مسلمان، به‌طور مستقیم به ذکر تسوج‌های ایالت پارس نپرداخته‌اند. با این وجود، یاقوت نائین را جزء تسوجی از رستاق یزد می‌داند.

شهر: عموماً نام خوره را از نام بزرگترین «شهر» و بالطبع حاکم‌نشین آن خوره اخذ می‌کردند. در واقع حاکم‌نشین و شهرهای واقع شده در محدوده اداری خوره، اجزاء خوره یا کوره را تشکیل می‌دادند.^۳

در کتاب *شهرستان‌های ایران‌شهر* که در زمان خلافت منصور عباسی (۷۵-۷۵۴ م) به نگارش در آمده است، چهار شهر از شهرهای اصلی ایالت پارس ذکر شده است. این چهار شهر به ترتیب استخر، دارابگرد، بیشاپور و اردشیرخوره (گور) می‌باشند. پنجمین شهر از ایالت پارس که در این متن از آن نام برده شده، توزک (توج دوره اسلامی) است، که بر سر راه بیشاپور به خلیج فارس واقع شده است.^۴ جدای از شهرهای اصلی پارس، توزک (توج) تنها شهر نسبتاً درجه دوم پارس است، که در متن مذکور به آن اشاره شده است. در این متن کوتاه، به شهر «وه - از - آمد - کواذ» یا ارجان اشاره‌ای نشده است، اما بر روی سکه‌ها و مهرهای اداری دوره‌ی ساسانی و همچنین در متون اولیه‌ی اسلامی، نام این شهر دیده می‌شود. شاید به شهرهای دیگر ضمیمه‌ی شهر اصلی، «شهرک» گفته می‌شد.

۱. سقوط ساسانیان، ص ۴۲.

۲. «مقدمه‌ای بر جغرافیای اداری - سیاسی ایران در دوره ساسانی»، ص ۱۲۴ - ۱۲۳.

۳. همان، صص ۱۲۴ - ۱۲۵.

۴. تورج دریایی، (۱۳۸۸)، *شهرستان‌های ایران‌شهر*، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: توس، ص ۴۱-۴۰.

نگرشی بر جغرافیای اداری ایالت پارس در دوره ساسانی ۱۰۱

به طوری که حافظ ابرو در باب کوره اصطخر، از خود اصطخر به نام شهر یاد می‌کند و از اقلید، سرمق، ابرقو، بیضاء، مائین، صاهه، خیره و خرّمه به عنوان شهرک نام می‌برد.^۱ ابن حوقل از این نواحی به عنوان شهر یاد می‌کند نه شهرک.^۲ اصطخری و ابن بلخی نیز از نواحی یاد شده با نام شهر یاد می‌کنند.^۳

هر خوره‌ای امیری داشت که در بزرگ‌ترین شهر آن زندگی می‌کرد و این امیر چون در یک شهر سکنی داشت، به نام «شهریگ» خوانده می‌شد.^۴ بعنوان نمونه، «شهریگ» یا امیر خوره اصطخر در مرکز آن، یعنی شهر استخر که بزرگترین شهر این خوره بود سکونت داشت. به نظر می‌رسد «شهراب» (فارسی میانه) و «خسترب» (پارتی) در دوره اسلامی، به صورت «شهریگ» درآمد باشد.^۵ دریایی احتمال می‌دهد که پس از فتح مسلمین به منظور حکومت مؤثر، حکام عرب بر شهرها گماشته می‌شدند و احتمالاً امیر، جانشین شهراب شد. با این حال، گمان می‌رود که در قرون اولیه هجری، نخبگان محلی به سرپرستی ادارات نواحی و شهرها گماشته شده‌اند.^۶

دیه: کوچکترین واحد اداری استقراری در تقسیمات کشوری دوره ساسانی، «دیه» یا «ده» به شمار می‌رفت که در دوره اسلامی، به عنوان قریه شناخته می‌شد.^۷ این تقسیم‌بندی، از یک کتیبه‌ی متأخر به زبان پهلوی، بدست آمده است. در این کتیبه، شخصی به نام «خرداد» پسر «هرمز آفرید» از زادگاه خود یاد می‌کند: «۱. مان ایرانشهر ۲. روستای چالکان ۳. ده خیشت، یعنی از ساکنان کشور ایران، از روستای چالکان و از قسمت ده خیشت». ^۸ دیه؛ دهیو پارسی باستان، در اصل به معنای ناحیه است و به دیه‌های پیش از اسلام، در دوره اسلامی قریه گفته می‌شد. این دیه، فقط زیستگاهی که مرکز یک ناحیه روستایی (روستاگ

۱. جغرافیای حافظ ابرو، صص ۱۱۵-۱۰۸.

۲. سفرنامه ابن حوقل: ایران در صور الارض، ص ۳۶.

۳. اصطخری، المسالک و الممالک، صص ۹۹-۹۸؛ فارسنامه، صص ۱۲۵-۱۲۲.

۴. یعقوبی، (۱۳۶۲)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۱۹.

۵. سقوط ساسانیان، ص ۴۴.

۶. همان، صص ۴۴-۴۲.

۷. «مقدمه‌ای بر جغرافیای اداری - سیاسی ایران در دوره ساسانی»، صص ۱۲۷-۱۲۶.

۸. سقوط ساسانیان، ص ۴۱.

یا رستاق) بود را تشکیل می‌داد.^۱ به عقیده‌ی لمبتون، اساس تشکیل ده را اجتماع مردم برای همکاری اقتصادی پایه‌ریزی می‌کنند،^۲ و کیفیت اسکان و استقرار روستاییان در ده، اصولاً مبتنی بر اصول اجتماعی ابتدایی اشتراکی بوده، نه به اصل استقرار مالک و ارباب در ده، یعنی نخست روستایی در روستا وطن گرفته، نه مالک و ارباب.^۳ در واقع دیه‌ها، مرکز اجتماع نخستین زنجیره‌ی تولیدکنندگان، یعنی کشاورزان بود و لازمه شکل‌گیری دیه، دهقان نبود بلکه دهقان زاییده آن بود.

مقام اداری که در رأس دیه قرار داشت، دهقان نامیده می‌شد. این واژه معرب واژه دهگان پهلوی بود که آن نیز خود برگرفته از شکل کهن‌تر دهیگان است. این واژه، در کتیبه‌های پارسی باستان به صورت «دهیو» آمده است که معنی سرزمین و کشور است و بعدها معنی روستا پیدا کرده است. این دهقانان، در واقع اداره‌ی مناطق روستایی را بر عهده داشتند.^۴ از دهقانان در منابع مختلف، به صورت دهیگان، دیهیگ و دیه‌سالار یاد شده و نسبت خویش را به وهکرت می‌رسانند که نسل چهارم از فرزندان کیومرث ابوالبشر است.^۵ به نظر می‌رسد، که منصب دهقانی در نتیجه‌ی اصلاحات اقتصادی دوره خسرو انوشیروان پدید آمده باشد و این قشر جدید با دادن زمین، کمک‌های مالی و حمایت اقتصادی به وجود آمده باشند و نقش «ضد وزنه» را در برابر قدرت اقتصادی و سیاسی تیول داران بزرگ ایفا می‌کرد.^۶ در واقع دهقانان، قشر خرده مالک اشرافی بودند که به نظر می‌رسد تا پایان دوره سلطنت خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۰ م)، در دهکده‌ها می‌زیستند و محدوده املاک آن‌ها بسیار کمتر از اراضی اشراف مملک بود. از این حیث، دهقانان از اشراف و نجبای بزرگ متمایز می‌شدند و مسئول گردآوری خراج و مالیات اراضی و وصول آن‌ها به خزانه‌ی شاهی بودند. این دهقانان در ازای خدمات خود که پرداختن دستمزد آن به جنس،

۱. فرانتس آلتهایم و روت استیل، (۱۳۸۲)، *تاریخ اقتصاد دولت ساسانی*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۵۹.

۲. لمبتون، (۱۳۶۲)، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۴۰.

۴. *تاریخ اقتصاد دولت ساسانی*، ص ۱۵۹.

۵. *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۶۳.

۶. کلاوس شیپمان، (۱۳۸۴)، *مبانی تاریخ ساسانیان*، ترجمه کیکائوس جهاندار، تهران: فرزانه، ص ۵۹.

نگرشی بر جغرافیای اداری ایالت پارس در دوره‌ی ساسانی ۱۰۳

کافی نبود، روستا را به عنوان تیول به آن‌ها واگذار کردند و از این طریق بود، که اشراف درجه دوم دهقان با اراضی محدود پدید آمدند.^۱ دهقانان در دهکده‌ای که مالک آن بودند، غالباً در خانه‌ای اربابی با یک دژ سکونت داشتند،^۲ به طوری که مقدسی، منزلگاه دهقان حرّان را یک کهندژ توصیف کرده است.^۳ اصطخری نیز قریه «الآس» واقع در کوره اصطخر را به پارس «دیه مورد» می‌داند که ربض و کهن دژی دارد.^۴ در رابطه با دیه‌های ایالت پارس، جغرافی‌نویسان قرون اولیه جز دو مورد (دیه مورد یا قریه ال‌آس و دیه عبدالرحمن)، گزارشی ذکر نکرده‌اند، ولی در گزارشات خود بیان می‌کنند، که شمار این دیه‌ها به قدری زیاد بود، که نمی‌توانستند از همه‌ی آنها بازدید کنند.



۱. فرای، ر. نلسون، (۱۳۸۸)، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۵۳۰.

۲. میثم لباف خانیکی، «جغرافیای اداری - سیاسی نیشابور در دوره ساسانی بر اساس مطالعات باستان‌شناسی»، به راهنمایی دکتر کمال‌الدین نیکنامی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۷، ص ۵۷.

۳. احسن‌التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۳۹۸.

۴. اصطخری، *المسالک و الممالک*، ص ۱۰۴.

نتیجه‌گیری

ساسانیان با افزودن بر تعداد شهرها و مراکز جمعیتی، توانستند فرآیند انتزاع قدرت در مراکز متعدد را تسریع بخشیده و بر خلاف حکومت ملوک‌الطوایفی اشکانیان، از انباشت قدرت سیاسی و اقتصادی در مراکز محدود جلوگیری کنند و به راحتی بر قدرت‌های ضعیف و پراکنده منطقه در گستره قلمرو خویش اعمال سلطه نمایند. این تعدد و تنوع مراکز جمعیتی، نظام اداری سازمان یافته‌ای می‌طلبید، که به تناسب تقسیمات اداری ساسانیان، دارای ساختاری سلسله‌مراتبی بود. ایالت پارس نیز در ذیل این تقسیم‌بندی، به پنج کوره تقسیم می‌شده است. هر یک از این کوره‌ها، از واحدهای اداری کوچک‌تری که زیرمجموعه‌ی این کوره بود تشکیل می‌شد. این تقسیمات، به ترتیب گستره‌ی جغرافیایی شامل روستا، تسوج، شهر و دیه بوده و احتمالاً روستا یا رستاق، یک تقسیم اداری رسمی نبوده، بلکه صرفاً به معنای بخش‌های کوچک‌تر یک خوره محسوب می‌شده است. تسوج شاید به خاطر این‌که در تقسیمات اداری یک ایالت دوره ساسانی، در مرتبه چهارم قرار می‌گرفته به عنوان این نام بکار برده شده است. (ایالت، خوره یا استان، رستاق، تسوج، شهر، دیه یا قریه). همچنین، هر یک از کوره‌های ایالت پارس، علاوه بر این‌که شهر بزرگی (استخر، بیشاپور، اردشیرخوره، دارابگرد و ارجان) مرکز آن بوده، شهر یا شهرک‌های دیگر نیز پیرامون آن وجود داشته‌اند، که هر یک با نواحی پیرامونش زیر نظر این مرکز اداره می‌شدند. به طور مثال، شهر استخر در دوره ساسانی، از چنین جایگاهی برخوردار بوده که می‌توانست مقر سپهبد و دیگر مقام‌های سیاسی ذکر شده باشد. ایالت پارس از یک سو، مهم‌ترین ایالت کوست نیمروز محسوب و سپهبد آن با نام سپهبد فارس نامیده می‌شد و از سوی دیگر، شهر استخر در تمام دوره ساسانی، جایگاه خود را حفظ و بزرگ‌ترین شهر این ایالت به شمار می‌رفت. از دیگر تقسیمات اداری این دوره، دیه بود که با عنوان کوچک‌ترین واحد اداری استقرار در تقسیمات اداری از آن یاد می‌شد. با این حال، در گزارش‌های مربوط به عمران و آبادانی پادشاهان عصر ساسانی برخلاف شهرها، از احداث دیه‌ها به دستور پادشاه، سخن نرفته است. به نظر می‌رسد، که شکل‌گیری دیه‌ها بر خلاف اغلب شهرها مناسبتی نبود و شخص خاصی به تأسیس آن‌ها اقدام نمی‌ورزید.

فهرست منابع و مأخذ

- آلتهايم، فرانتس و استیل روت، (۱۳۸۲)، *تاریخ اقتصاد دولت ساسانی*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، (۱۳۷۰)، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه حسین روحانی، ج ۲، تهران: اساطیر.
- ابن بلخی، (۱۳۸۵)، *فارسانامه*، تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر.
- ابن حوقل، (۱۳۴۵)، *سفرنامه ابن حوقل: ایران در صوره الارض*، ترجمه جعفرشعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خردادبه، (۱۳۷۰)، *المسالك و الممالک*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: مترجم.
- ابن رسته، ابوعلی احمد بن عمر، (۱۳۶۵)، *الاعلاق النقیسه*، ترجمه و تعلیق حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر.
- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل بن علی، (۱۳۴۹)، *تقویم البلدان*، تصحیح عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن اسحاق همدانی، (۱۳۴۹)، *ترجمه مختصر البلدان: بخش مربوط به ایران*، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، (۱۳۴۰)، *المسالك و الممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیانی، شیرین، (۱۳۸۳)، *شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان*، تهران: دانشگاه تهران.
- بکران خراسانی، محمدبن نجیب، (۱۳۴۲)، *جهان‌نامه*، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: ابن سینا.
- برونر، کریستوفر، (۱۳۸۸)، *تقسیمات جغرافیایی و اداری ایران باستان در جغرافیای اداری ایران باستان*، ترجمه و گردآوری همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- پیگولوسکیا، نینا ویکتوروونا، (۱۳۷۲)، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، (۱۳۶۸)، *تاریخ ثعالبی: مشهور به غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، پاره نخست ایران باستان، ترجمه محمد فضائلی، بی‌جا: نقره.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، (۱۳۶۸)، *اشکال العالم*، ترجمه عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، مشهد: به نشر.
- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن، (۱۳۸۲)، *فارسانامه ناصری*، تصحیح منصور رستگار فسائی، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- حموی بغدادی، یاقوت، (۱۳۸۰)، *معجم البلدان*، ترجمه علینقی منزوی، ج ۱، بخش اول و دوم، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).

۱۰۶ مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۱۵

- خوافی، شهاب الدین عبدالله مشهور به حافظ ابرو، (۱۳۷۸)، *جغرافیای حافظ ابرو*، تصحیح صادق سجادی، ج ۲، تهران: آینه میراث.
- خدادادیان، اردشیر، (۱۳۸۱)، *تاریخ ایران باستان*، ج ۲، تهران: سخن.
- دریایی، تورج، (۱۳۸۸)، *شهرستان‌های ایرانشهر*، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: توس.
- _____، (۱۳۸۱)، *سقوط ساسانیان*، ترجمه منصوره اتحادیه و فرحناز امیرخانی حسینک‌لو، تهران: نشر تاریخ ایران.
- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۲)، *از پادشاهی اسکندر تا پادشاهی بهرام گور: تلخیص و بازنویسی کتاب شاهنامه اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی*، قم: کارنامه دانشوران.
- سامی، علی، (۱۳۸۸)، *تمدن ساسانی*، ج ۱، تهران: سمت.
- شواتس، پاول، (۱۳۷۲)، *جغرافیای تاریخی*، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: انجمن آثار و مفاخر و فرهنگی.
- شییمان، کلاوس، (۱۳۸۴)، *مبانی تاریخ ساسانیان*، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: فرزانه.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۶۲)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: اساطیر.
- فرای، ر. نلسون، (۱۳۸۸)، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- قدامه، ابن جعفر، (۱۳۷۰)، *کتاب الخراج*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: البرز.
- کریستن سن، آرتور، (۱۳۸۷)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: نگاه.
- _____، (۱۳۷۴)، *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کولسینکف، آ. ای. (۲۵۳۷)، *ایران در آستانه یورش تازیان*، ترجمه محمد رفیق یحیایی، تهران: آگاه.
- گریشمن، رومن، (۱۳۷۲)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی.
- لباف خانیکی، میثم، (۱۳۹۱)، «مقدمه‌ای بر جغرافیای اداری - سیاسی ایران در دوره ساسانی»، فصلنامه پاژ، ش ۱۰، صص ۱۳۱-۱۱۶.
- _____، (۱۳۸۷)، «*جغرافیای اداری - سیاسی نیشابور در دوره ساسانی بر اساس مطالعات باستان شناسی*»، به راهنمایی دکتر کمال‌الدین نیکنامی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
- لمبتون، ا. ک. س. (۱۳۶۲)، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریچ، (۱۳۸۴)، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
- مارکوارت، یوزف، (۱۳۷۳)، *ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه مریم احمدی، تهران: اطلاعات.
- _____، (۱۳۸۳)، *ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: طهوری.

نگرشی بر جغرافیای اداری ایالت پارس در دوره‌ی ساسانی ۱۰۷

- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفه‌التقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران: انتشارت مؤلفان و مترجمان ایران.
- نولدکه، تئودور، (۱۳۷۸)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یارشاطر و دیگران، (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران: از سلوکیان تا فرو پاشی ساسانیان*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (۱۳۶۲)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیت‌سی، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.

منابع لاتین:

- Gyselen, R. (1989), *La géographie administrative de l'emire sassanide. Les témoignages sigillographique*, [Res Orientales I], Paris: Bures-sur-Yvette, Groupe pour l'Étude de la Civilisation du Moyen-Orient.
- _____, (2001), *The Four Generals of the Sasanian Empire: some Sigillographic Evidence*, Roma: Institute Italiano pre l'Africa e l'Oriente.
- Mrony, M.G, (1982), *Continuity and Change in the Administrative Geography of Late Sasanian and Early Islamical-'Irāq, Iran*, British Institute of Persian Studies, Vol. 20, pp.1-4
- _____, (1984), *Iraq after the Muslim Conquest*, Princeton, N.J.: Princeton University press.
- Miri, Negin, (2009), *Historical Geography of Fars during the Sasanian Period*, e-Sasanika 10.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی